سؤال را که شنید تا انتهای کار شروع به صحبت کرد و بعد هم خداحافظ شما. تمام آن ۳۰ دقیقه مصاحبه قابل استفاده بود. در مورد ضعف سینمای جنگ و این‌که در این سینما ما چه چیزی باید بگوییم و نقطه ضعف‌های‌مان چیست؟

آنجا این سؤال برایم پیش آمد که حاج قاسم که یک فرد نظامی است و به نظر ما شاید اصلا ربطی به مسأله فرهنگی نداشته باشد، چطور این قدر دقیق دارد راجع به سینمای جنگ صحبت می‌کند. حالا این چیزی که می‌گویم، تحلیل خودم است. حاج‌قاسم انگار همه چیز زندگی‌اش مانند زندگی نظامی، فرهنگی، معنوی و... ، همه چیزش به نظرم شبیه یک کسی مثل سید مرتضی آوینی بود که آدم احساس می‌کرد خدا به او حکمت داده است. حاج قاسم هم چنین چیزی بود. یعنی چیزی بود که شما نمی‌توانید به‌راحتی تحلیلش کنید. در مسائل نظامی مثلا بیایید حاج قاسم را تحلیل کنید، بگویید که حاج‌قاسم می‌تواند. به این دلیل که آدم توانمندی است چون مثلا این دوره‌ها را دیده، فرد توانمندی است. چون شجاعت دارد. به نظرم هیچ‌کدام اینها نیست. حاج‌قاسم قابل تحلیل از این نظر یا از این جنس نیست. انگار که خدا یک چیز خاصی به او عطا کرده که می‌خواهد راجع به فیلم حرف بزند، مسائل نظامی، ادیان، سیاست خارجی و همه اینها را در حد درجه یک برای‌مان بیان کند.

*** شاید مخاطب ما، با خواندن این مطالب فکر کند آقای شعبانی در مورد حاج قاسم غلو می‌کند. اگر مصداقی برای این صحبت‌های خود دارید، بیان کنید.**

الان داریم راجع به عملیات بوکمال یک مستند می‌سازیم. با چهار پنج نفر که مطلع هستند، مصاحبه گرفته‌ایم. هیچ دلیلی وجود ندارد که حاج‌قاسم بیاید عملیات بادیه را از که توفان شن، برهوت، بیابان بدون آب، بدون سرسبزی، هیچی وجود ندارد از یک جایی شروع کند. به همین دلیل برخی فرماندهان نظامی با حاج قاسم همراهی نمی‌کنند. تعدادی از فرماندهان خودش به حرف حاجی گوش نمی‌دهند. استدلال هم می‌آوردند که عملیات بوکمال اشتباه است اما این عملیات جواب می‌دهد، چرا؟ برای این‌که حاج‌قاسم افقی داشت که می‌گفت ما می‌توانیم از این بیابان عبور کنیم. حتی یکی از مصاحبه شونده‌ها به ما توضیح داد که فرمانده ارشد روسی گفته اصلا از این منطقه نمی‌شود عملیات کرد. شما ایرانی‌ها یا اطلاعات خاصی دارید یا مثلا سلاح خاصی دارید که نمی‌خواهید به ما بگویید. خب چرا این اتفاق می‌افتد و عملیات موفق می‌شود؟ چون حاج قاسم وقتی اراده می‌کرد، حتما با لطف خدا می‌توانست از پس آن بربیاد.

*** از آن مصاحبه‌های دهه ۷۰ که با حاج قاسم داشتید، خاطره‌ای دارید؟**

بله. وقتی مستند غواصان پخش شد، تعدادی مصاحبه هم با نیروهای لشکر ۲۵ کربلای مازندران گرفته شده بود. یکی از بچه‌های مازندران خاطره‌ای گفته بود که فرماندهان قبل از عملیات به غواصان خط شکن می‌گفتند در طول آغاز عملیات و عبور از اروند، اگر کسی ترکش خورد، آرام باشد و سر و صدا نکند و اگر نتوانست آرام بگیرد، از بغل دستی‌اش بخواهد که سرش را زیر آب کند تا عملیات لو نرود. وقتی این مصاحبه پخش شد، مقداری در فضای عمومی کشور مشکل ایجاد کرد. در مجموعه روایت فتح ما همکاری داشتیم که نامش علی سلیمانی بود. یک روز در حیاط روایت فتح بودم، آن موقع موبایل هم نبود. بعد ناگهان تلفنچی روایت به من گفت: آقا مرتضی! آقای سلیمانی پشت تلفن شما را کار دارد. در ذهنم این بود که علی سلیمانی پشت خط است. گوشی تلفن را برداشتم و بدون این‌که سلام کنم، گفتم: «علی کجایی؟ حاجی حاجی مکه، رفتی و نیامدی. این چه وضعیه؟» یک مرتبه از آن طرف خط یکی گفت: «من قاسم سلیمانی هستم.» بعد ادامه داد که آقا این چه مصاحبه‌ای است که پخش کرده‌اید؟

*** دلیل ناراحتی حاج قاسم چه بود؟**

حرف حاج قاسم این بود که نباید هر واقعیتی در جنگ را بدون ارائه تحلیل به مخاطب گفت و به نظرم حرفش صحیح بود. حاج قاسم هر وقت در مورد دفاع‌مقدس و بعدها درباره جبهه مقاومت شبهه‌ای بین مردم ایجاد می‌شد، تلاش می‌کرد تا آن را حل کند. برای نمونه یادتان هست چند سال پیش شبهه‌ای در مورد عملیات کربلای ۴ در جامعه ایجاد شد. حاج قاسم در یک برنامه زنده صبحگاهی تلویزیون به‌صورت تلفنی با مردم درمورد این عملیات صحبت کرد. برای حاج قاسم مردم به‌شدت مهم بودند.

*** آیا شما شاهد نوع رفتار حاج قاسم با مردم بودید؟**

به نظرم حاج قاسم سلیمانی دو شکل با افراد برخورد می‌کرد. با افرادی که نیرویش نبودند، یعنی حاج قاسم فرمانده آنها نبود، کاملا متفاوت رفتار می‌کرد. یعنی چه؟ این صحنه را من به وضوح در جریان مقابله با داعش در سوریه و عراق دیدم. اگر یکی می‌خواست با ایشان عکس بگیرد، حاجی راحت کنار می‌آمد و می‌ایستاد عکس می‌گرفت و مسائل امنیتی هم اصلا برایش اهمیت نداشت اما همین حاج قاسم با روحیه لطیف در حین عملیات و کار بسیار با نیروهایش جدی رفتار می‌کرد. برای همین عموما همه آدم‌ها در هر سطحی که بودند از حاج قاسم حساب می‌بردند. حالا اگر نخواهیم ایشان را مقدس کنیم، باید بگوییم حاج قاسم مانند همه آدم‌های دیگر بالاخره عصبانی می‌شد، ممکن بود مثلا چیزی به فردی بگوید که دلخوری برایش ایجاد بشود. همه اینها سر جای خودش ولی مثلا برخوردش با بسیجی‌ها، فاطمیون، عراقی‌ها و... کاملا متفاوت بود. این‌قدر این بچه‌ها دوستش داشتند که نیاز به گفتن ندارد اما حاجی کاریزمایی داشت که همه به او علاقه‌مند می‌شدند. یادم هست قبل از شروع عملیات بوکمال به پایگاه سین رفتیم. وارد اتاق وضعیت شدیم. یک روس و چند نفر از فرماندهان سوریه همراه تعدادی از فرماندهان ایرانی هم حاضر بودند. من داشتم از جلسه فیلم می‌گرفتم. یک مرتبه حاج قاسم وارد جلسه شد. من خود به خود سر دوربین را پایین آوردم. حاج قاسم خیلی ناراحت به نظر می‌رسید. چون روزی بود که آمریکایی‌ها به تَنَف [روستایی است که در صحرای سوریه (البادیه) در منطقه مثلث مرزی بین سوریه، عراق و اردن قرار دارد] حمله و نیروها را مورد هدف قرار داده بودند. به هر صورت حاجی زیاد روی فرم نبود. یعنی با احتیاط باید به او نزدیک می‌شدیم. من در زاویه کنار در ایستاده بودم